



ظلم و جفا به بیهقی

ملاحظات بر کتاب «حدیث خداوندی و بندگی» تألیف محمد دهقانی



عبدالنبی قیم
پژوهشگر

حدیث خداوندی و بندگی نام کتابی است به قلم آقای محمد دهقانی که نشر نی آن را منتشر کرده است. حسب شرح پشت جلد، نویسنده در این کتاب به «تحلیل تاریخ بیهقی از دیدگاه ادبی، اجتماعی و روان شناختی» پرداخته، هرچند اثر و نشانی از تحلیل روان شناختی در کتاب دیده نمی شود، اما آن چه حائز اهمیت است این است که تاریخ بیهقی یک کتاب تاریخ است و می باید از جنبه ی تاریخی نیز تحلیل می شد. اتفاقاً مهم ترین تحلیل، همان تحلیل تاریخی ست، اما به نظر می رسد که خود نویسنده بر این امر واقف است که اطلاعات تاریخی او و سواد تاریخی اش در آن حد و اندازه ی نیست که کتاب را از جنبه ی تاریخی تحلیل کند. به همین دلیل همان گونه که نشان خواهیم داد اطلاعات تاریخی او در حد معلومات عمومی یا به عبارت اولی در حد سخنانی است که از این و آن شنیده است. علاوه بر این حتی از جنبه ی ادبی نیز کتاب ایراداتی دارد.

بزرگ ترین ایراد وارده به نویسنده ی محترم این است که با معیارها و نگرش های امروزین که تحت تأثیر تاریخ نگاری ایدئولوژیک دوره ی پهلوی است، تاریخ هزار سال پیش را سنجیده و به قولی دچار آنالیزم شده است. او انتظار دارد همان گونه که میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و دیگر نویسندگان این نحل، به تعریف و تمجید از ایران باستان پرداخته اند و آن دوران را دوران طلایی تاریخ ایران دانسته اند و با تعصبی وصف ناپذیر عهد باستان را کسوت مقدس پوشانده اند، ابوالفضل بیهقی هم این چنین باشد و با تعصب از ایران باستان سخن بگوید. به همین دلیل گلايه و نقد مصححان کتاب مبنی بر این که بیهقی «اصلاً به فرهنگ ایران باستان بی اعتقاد و از آن بی اطلاع و در فضای ضد ایرانی دوره های بعد مستغرق بوده است»^۱ را تأیید می کند و دانش بیهقی درباره ی «تاریخ پیش از اسلام ایران» را به راستی «آشفته و مخدوش» می داند.^۲ در ادامه همان سخن مصححان را تکرار می کند و می نویسد: «ضمناً بیهقی بارها نشان داده است که به فرهنگ عجم یا همان «ایران باستان» بی اعتقاد و در «فضای ضد ایرانی دوره های بعد از اسلام» مستغرق بوده است» بعد برای اثبات این «ضد ایرانی» بودن بیهقی، نشانه ی بارز این

استغراق را «حکایت افشین و خلاص یافتن بودلف از وی» می داند. تا این جا سخن آقای دهقانی درباره ی بی اعتقادی بیهقی به ایران باستان بود، اما شاهد و گواهی که ارائه می دهد از دوره ی اسلامی است. حداقل سخنی که در این خصوص می توان گفت این است که او شاهد و گواهی درباره ی بی اعتقادی بیهقی به ایران باستان ندارد، و مثل خیلی از اظهار نظر های او تکرار سخن دیگران است. ایراد دوم این است که آقای دهقانی در کتاب خود به ما نمی گوید اشکال کار بیهقی در روایت داستان افشین و بودلف چیست؟

اشکال دیگر این است که آقای دهقانی مدعی است دانش بیهقی درباره ی تاریخ پیش از اسلام ایران به راستی آشفته و مخدوش است، اما به ما نمی گوید این آشفتنی و خدشه دار بودن چیست؟ و ایشان بر چه اساسی این حکم را درباره ی بیهقی صادر کرده است؟ اصولاً وظیفه ی تاریخ نگار یا حتی وقایع نگار روایت درست و بی طرفانه ی حوادث است. او باید هر آن چه دیده یا هر آن چه از منابع موثق شنیده با رعایت امانت در کتاب خود بیاورد. بیهقی در روایت حوادث نمونه ی بارز و مثال زدنی امانت داری است. کافی ست در نظر داشته باشیم در یک صد سال اخیر، درباره ی جنبه های مختلف کتاب بیهقی، در حدود پنجاه کتاب یا مقاله نوشته شده است، اما آقای دهقانی دوست دارد بیهقی مطابق میل و علاقه ی او تاریخ بنویسد. از ایران باستان به تکیه ی یاد کند، پادشاهان آن را به عرش برساند، و آن ها را نمونه ی کامل و تمام عیار عدل و داد بداند، از ظلم و ستم وارده بر مردم سخن نگوید و بر سیاهی ها پرده پوشی کند و چون بیهقی چنین نکرده، پس دانش او درباره ی آن دوره آشفته و مخدوش است.

نویسنده ی محترم تلویحاً بیهقی را ضد ایرانی و در جای دیگر به طور ضمنی او را عجم ستیز می داند. علت تمام این اتهامات، علاقه ی بیش از حد او به افشین است، افشین اصل است و بقیه با توجه به نوع نگاهشان به افشین ارزیابی می شوند. هر که او را تعریف و تمجید نکند، بد است، و چون بیهقی از افشین به نیکی یاد نکرده و در قضیه ی بودلف، بیهقی به نفع افشین سخن نگفته، پس بیهقی «در فضای ضد ایرانی مستغرق» بوده است. وضع قاضی القضا، بدتر از بیهقی است، چون ریاست دادگاهی را به عهده داشت که به محکومیت افشین منجر شد، و از همه بدتر او یک عرب است. از این رو آقای دهقانی او را «عجم ستیز» و «متعصب» می داند. آقای دهقانی همانند تمامی ناسیونالیست ها و متعصبان با تعصب ایرانی گری

به تاریخ می نگرد و چون به زعم او افشین ایرانی است، پس بیهقی باید با تعصب ایرانی گری جانب داری پیشه می کرد و مطالب را به نفع افشین می نوشت. علت دلخوری و رنجش آقای دهقانی از بیهقی را می توان در سطور ذیل دید، آن جایی که بیهقی از افشین بد می گوید. او می نویسد: «بیهقی، در این حکایت، از افشین؛ سردار ایرانی معتمد، البته از زبان معتمد و مشاور او، قاضی ابودود، با الفاظ و عبارات توهین آمیزی چون «سگ ناخوشتن شناس نیم کافر»، «مردار»، «مستحل»، «مردک» و «پلید» و «نامسلمان» یاد می کند. بیهقی در هیچ جای این حکایت نشان نمی دهد که مخالف این تعبیرات است، بلکه بر عکس در ضمن روایت همدلی خود را با معتمد و کارگزار عجم ستیز او کاملاً آشکار می کند.»^۳

منظور آقای دهقانی از «کارگزار عجم ستیز» همان قاضی القضا احمد بن ابی دود است. ما می دانیم بیهقی در کتاب خود سخنی درباره ی عجم ستیزی قاضی القضا نگفته، بلکه همواره از قاضی القضا به نیکی یاد کرده است. در طول کتاب هم بیهقی هیچ اقدام یا سخنی را از زبان قاضی القضا نقل نکرده که نشانه ی «عجم ستیزی» او باشد. سؤالی که باید از آقای دهقانی پرسید، این است که او بر چه اساسی قاضی القضا را «عجم ستیز» دانسته است؟ کدام اقدام یا سخن قاضی القضا ضد عجم بوده است؟

در ادامه آقای دهقانی با دیده ی شک و تردید به نوشته های بیهقی می نگرد و بدون هیچ گونه مدرک و سندی بیهقی را کسی می داند «که خواسته است ما ج را از زاویه ی دید معتمد و کارگزار ضد ایرانی او به تصویر کشد تا بر واقع نمایی آن بیفزاید»^۴.

ایشان چون دل پر خونی از قاضی القضا دارد، برای تأکید بیشتر و جا انداختن دیدگاه خود، مجدداً او را «ضد ایرانی» می داند. به این هم اکتفا نمی کند و سطر بعد قاضی القضا می شود «مشاور متعصب» معتمد.

از نظر نویسنده ی محترم ما حقایق تاریخی دیدگاه ها و باورهایی است که در ذهن اوست، او این دیدگاه ها را حقیقت مطلق می داند که بر همه کس مبرهن و روشن است. پس نیازی به توضیح و ارائه مدرک و سند ندارند. از نظر او افشین پاک و منزه و آسمانی است و همه این را می دانند و برای آن ها اظهر من الشمس است، پس نه تنها نیازی به اثبات یا حتی بیان حقانیت افشین نیست، بلکه حتی بیهقی که این پاک و منزه و برحق بودن افشین را نگفته او هم خواسته موضوع را «از زاویه

عرب‌مآب یا عربی‌گرا قلمداد کنند، او حداقل در «دو قرن سکوت» خیلی هم ضدعرب بوده است. زرین‌کوب می‌نویسد: «افشین را کوشیده‌اند از قهرمانان ملی ایران وانمود کنند. از تحریک‌ها و توطئه‌هایی که او بر ضد دستگاه خلافت در نهان انجام می‌داد با اعجاب و تحسین یاد کرده‌اند. خیانت آشکاری را که او نسبت به بابک و مازیار کرد از روی مصلحت دانسته‌اند، در این نکته‌ها جای تردید است.»^{۱۰}

به غیر از این زرین‌کوب آن چنان از افشین و فرصت‌طلبی و به قول خودش بی‌وجدانی او به ستوه آمده که شش‌بار و در صفحات مختلف بدترین تندترین عبارات را درباره‌ی افشین به‌کار برده است. او در ادامه‌ی جمله‌ی فوق می‌نویسد: «... جز جمع ثروت برای کسب قدرت، اندیشه‌ای نداشت. می‌خواست تا به سلطنت خراسان برسد و برای این کار حتی پدر و برادر خود را فدا کرد. می‌کوشید تا مال و ثروت جمع کند و برای این مقصود، به لشکریان و حتی به دوستان خود نیز خیانت می‌ورزید. برای آن‌که به آرزوهای شیرین خویش برسد از فداکردن وجدان خود نیز دریغ نمی‌کرد.»^{۱۱} چند سطر بعد خیانت‌پیشگی او را این چنین بیان می‌کند: «... و سرانجام به خدعه، مازیار را نیز قربانی این دوستی کرد.»^{۱۲}

زرین‌کوب در «دو قرن سکوت» هیچ غیرعربی را به اندازه‌ی افشین مورد حمله قرار نداده است. او دو سطر بعد باز به انتقاد از افشین می‌پردازد و می‌نویسد: «در کوشش‌ها و مبارزه‌های خود هرگز به ایرانیان و به‌کیش و فرهنگ مجوس نمی‌اندیشید.»^{۱۳} سه صفحه‌ی بعد باز از او بد می‌گوید و می‌نویسد: «... پدر و برادر و زادبوم خود را به عربان و دشمنان فروخته بود»^{۱۴}. در ادامه باز زرین‌کوب تأکید می‌کند که افشین «نفوذ و قدرت» را برای این می‌خواست «که از جانب خلیفه فرمانروایی خراسان و ماوراءالنهر بدو سپرده شود». چند سطر بعد دوباره زرین‌کوب همین سخن را تکرار می‌کند و می‌نویسد: «می‌خواست با جلب عنایت خلیفه به آرزوهای دیرین خویش که فرمانروایی خراسان بود برسد.»^{۱۵}

زرین‌کوب آن چنان از افشین و کارهای او به ستوه آمده بود که از هر فرصتی برای برملاکردن چهره‌اش استفاده می‌کرد. چهار صفحه‌ی بعد در بحث «بدگمانی خلیفه» می‌نویسد: «افشین که به طمع جاه و مال، خانواده و زادبوم و همه‌چیز خود را فدای دوستی خلیفه کرده بود.»^{۱۶} سه سطر بعد باز همین سخن را به شکل دیگری تکرار می‌کند و می‌نویسد: «برای شاهزاده‌ی اشروسنه که پدر و برادر و شهر و دیار و کیش و آیین خود را در آستانه‌ی حب جاه و مال قربانی کرده بود گرفتار کردن بابک خرم‌دین وسیله‌ی پرافتخاری محسوب می‌شد.»^{۱۷}

و سندی فقط از روی تعصب به دفاع از افشین برخاسته، و با توجه به این‌که در حق بی‌بیهی ظلم و جفا روا داشته، لازم است در این خصوص اندکی درنگ کنیم.

پیش از هر چیز ذکر این نکته ضروری است که علت معروفیت و اقبال نویسندگان به کتاب تاریخ بی‌بیهی، امانت‌داری و انصاف و عدم تعصب ابوالفضل بی‌بیهی است. بزرگی و نزاهت کار بی‌بیهی آن چنان بالاست که خود آقای دهقانی به آن اعتراف می‌کند و در صفحات بعدی کتاب او را «شاهکاری جاویدان برای زبان فارسی و (از منظر امروزی) برای ایرانیان»^{۱۸} می‌داند.

دوم این‌که مخالفت با افشین، ذم و نکوهش او، محاکمه‌اش افشین و صدور حکم بر محکومیت او، حتی اگر افشین صددرصد بی‌گناه باشد، نشانه‌ی عجم‌ستیزی یا تعصب نیست. برای بیان عجم‌ستیزی و تعصب‌کسی باید مجموعه‌ای از اعمال و کردار و سخنان را ملاک قرار داد. با یک مورد نمی‌توان چنین حکم جائزانه‌ای صادر کرد.

سوم این‌که کارنامه‌ی افشین آن چنان سیاه است که حتی عبدالحسین زرین‌کوب با آن روحیه‌ی تعصب‌آلود در کتاب «دو قرن سکوت» از او به بدی یاد می‌کند. بد نیست ببینیم زرین‌کوب که آقای دهقانی ارادت بسیاری به او دارند و استاد راهنمای او در پایان‌نامه‌ی دکتریش بوده، درباره‌ی افشین چه گفته است. پیش از آن ذکر این مطلب ضروری است که تاریخ‌نویسان و پژوهشگران بسیاری این سخن را درباره‌ی افشین گفته‌اند، نگارنده برای ایجاز از آن‌ها صرف‌نظر می‌کند و فقط سخن زرین‌کوب را این‌جا نقل می‌کند. چون آقای دهقانی نمی‌تواند زرین‌کوب را ضدایرانی، عجم‌ستیز،

دید معتمد روایت کند». سوآلی که ما از آقای دهقانی داریم این است که او بر اساس چه مدرک و نوشته‌ای و بر اساس چه دلیلی چنین ظلمی در حق بی‌بیهی می‌کند و او را کسی می‌داند «که خواسته ما چرا را از زاویه‌ی دید معتمد و کارگزار ضد ایرانی او به تصویر بکشد»؟

آقای دهقانی در ادامه‌ی ناراضیاتی و گله‌مندی خود از بی‌بیهی، باز بر سخن خود تأکید می‌کند تا به خواننده القا کند بی‌بیهی جانب‌دار و طرفدار خلیفه است. او می‌نویسد: «داوری بی‌بیهی در پایان داستان دیگر تردیدی باقی نمی‌گذارد که او در این پیکار مخالف افشین ایرانی و طرفدار خلیفه‌ی عرب و مشاور متعصب اوست»^{۱۹}. یکی از نشانه‌های نگرش ناسیونالیستی نویسنده‌ی محترم به تاریخ و پدیده‌های تاریخی این است که او به‌طور مرتب قومیت افراد را خاطر نشان می‌شود، «افشین ایرانی»، «خلیفه‌ی عرب»، این‌ها منعکس‌کننده‌ی افکار و آراء آقای دهقانی است. گویی ما خلیفه‌ی غیرعرب هم داریم و تا به حال نمی‌دانستیم. سپس می‌نویسد: «... [بی‌بیهی] آن‌ها را "بزرگ" می‌خواند و می‌گوید: "از ایشان نام نیکو یا دگوار مانده است". ضمناً! روایت هم‌گویای این است که قاضی القضاات عرب قهرمانی مهربان و فروتن و فداکار و افشین عجم ضد قهرمانی کینه‌توز و متکبر و سنگدل است»^{۲۰}. چیرگی تفکرات ناسیونالیستی و تأکید و تمرکز بر قومیت افراد توسط ایشان را در همین عبارت ببینید. «قاضی القضاات عرب»، «افشین عجم».

آقای دهقانی چون آن چه از تاریخ قرون اولیه‌ی هجری می‌داند چکیده‌ی سخنانی است که این‌جا و آن‌جا و سر کلاس‌های درس شنیده، لذا در مخیله‌ی او کوچک‌ترین شکی باقی نمی‌ماند که افشین قهرمان است. او انتظار داشت بی‌بیهی، مثل تاریخ‌نویسان یک صد سال اخیر از منظری ناسیونالیستی و قومی به افشین بنگرد. به همین دلیل او بی‌بیهی را «عرب‌مآب» می‌داند. ایشان پا را فراتر می‌نهد و به‌طور تلویحی بی‌بیهی را «عجم‌ستیز» می‌داند. او می‌نویسد: «عرب‌مآبی بی‌بیهی و، اگر نگوییم عجم‌ستیزی، دست‌کم بی‌اعتنایی‌اش به عجم را در جای دیگری روشن‌تر می‌توان یافت.»^{۲۱}

نویسنده‌ی محترم به این هم اکتفا نمی‌کند و در ادامه بی‌بیهی را «عربی‌گرا» قلمداد می‌کند. او می‌نویسد: «از علاقه‌ی بی‌بیهی به "دولت عرب" که بگذریم، باید بگوییم که او عربی‌گرا هم هست، یعنی به پیروی از سنت دیرین غزنوی به شعر و ادب عربی اهمیت ویژه‌ای می‌دهد.»^{۲۲} ایشان در این خصوص آن چنان پیش‌رفته‌که‌گاه خواننده‌ی نکته‌سنج تصور می‌کند آقای دهقانی این کتاب را برای تخطئه و بدگویی از بی‌بیهی نوشته است.

از آن جایی که آقای دهقانی بدون مدرک





چهارده صفحه‌ی بعد باز همان سخنان قبلی را تکرار می‌کند و جالب این جاست که در یک صفحه دوبار یک جمله را به صورت مختلف بیان می‌کند. او می‌نویسد: «کسی که از دین و دوستی و آزادگی و حتی از زادبوم نیاکان خویش در راه خلیفه گذشته بود، دو سطر بعد باز می‌نویسد:» برای افشین که سرزمین پدران و خود را با پدر و برادر به خلیفه تسلیم کرده بود.^{۱۸}

به زعم آقای دهقانی، زرین‌کوب هم «از زاویه دید معتصم و کارگزار ضد ایرانی او» این سطور را نوشته است! آقای دهقانی تعقیب بابک توسط افشین و جنگ با او و اسیر کردن بابک و تسلیم او به خلیفه را چگونه ارزیابی می‌کند؟ این جا بابک ضد ایرانی و عجم‌ستیز است یا افشین؟

نویسنده‌ی محترم مادشمنی و کینه‌ی عبدالله بن طاهر با افشین را چگونه ارزیابی می‌کند؟ حتماً عبدالله بن طاهر هم عجم‌ستیز و ضد ایرانی است! ایشان نمی‌داند یکی از اتهام‌های افشین این بود که ثروت و گنج بابک را برای خود برداشته بود و آن‌ها را به اشروسنه فرستاد و در بین راه عمال طاهریان متوجهی آن‌ها شدند و پس از ضبط گنج‌ها، موضوع را به اطلاع خلیفه رساندند.^{۱۹}

آقای دهقانی حتی اگر «دو قرن سکوت» را خوانده بود، می‌دانست نظر استاد او درباره‌ی افشین چیست از این رو هیچ‌گاه چنین حکم متعصبانه و جانانه‌ای درباره‌ی بی‌هقی و قاضی القضاات صادر نمی‌کرد. وقتی می‌گوییم ایشان تاریخ را سماعی و به قول قدماء پامبری شنیده، بیهوده نگفته‌ایم. بگذارید نمونه‌ی دیگری از عدم اطلاع آقای دهقانی از تاریخ را نشان دهیم؛ ایشان برای نشان دادن استغراق بی‌هقی «در فضای ضد ایرانی دوره‌های بعد» نشانه‌ی بارز آن را «حکایت افشین و خلاص یافتن بودلف از وی» بیان می‌کند.^{۲۰} همان طوری که پیش از این ذکر شد، آقای دهقانی به ما نمی‌گوید چرا او سخن بی‌هقی را قبول ندارد؛ بر چه اساسی این روایت بی‌هقی را «نشانه‌ی استغراق» می‌داند؟ با ضرس قاطع می‌گوییم او هیچ چیزی در این خصوص ندارد و فقط از روی تعصب به دفاع از افشین پرداخته است. در صورتی که شاید هیچ کاری از کارهای افشین به اندازه‌ی اقدام او برای قتل بودلف عجل‌ی و اخذ مجوز از معتصم، چهره و ماهیت افشین را بر ملا نمی‌کند.

بگذارید ببینیم زرین‌کوب که در «دو قرن سکوت» به جا و نابه‌جا از عرب بدگفته درباره‌ی رفتار افشین با بودلف و شخصیت بودلف چه گفته؟ ذکر این مطلب ضروری است که مورخان بسیاری رفتار ناجوانمردانه افشین با بودلف را روایت کرده‌اند. بی‌هقی هم این داستان را از قول اسماعیل بن شهاب روایت کرده که او از زبان احمد بن ابی دؤاد شنیده است. اما ما این جا سخنان زرین‌کوب را نقل می‌کنیم...

زرین‌کوب می‌نویسد: «بودلف قاسم بن عیسی عجل‌ی که پیش از آن از یاران محمد امین بود و بعدها

نزد مأمون تقرب و مکانتی یافت، از ناموران عرب محسوب می‌شد و به واسطه‌ی فضل و سخاوت و شجاعت و ذوق خود در دربار معتصم محبوب بود. در زمان معتصم که افشین ولایت جبل داشت ابودلف از جانب او در بلاد دیلم غزا می‌کرد و در جنگ بابک نیز با او در آذربایجان بود دلاوری‌هایی که در جنگ‌ها نشان می‌داد او را منظور خلیفه قرار داده بود، اما افشین پیشرفت‌های او را به دیده‌ی رشک می‌نگریست و برای برانداختن و تباه کردن او نقشه‌ها و نیرنگ‌ها به کار می‌برد. بارها از معتصم خواسته بود که به حکم خدمت‌های پسندیده‌ای که کرده است، دست او را بر بودلف گشاده کند "تا نعمت و ولایتش بستاند" و بالاخره معتصم با آن که می‌دانست "عداوت و عصبیت میان ایشان تا کدام جایگاه است" این خواهش را پذیرفته بود.^{۲۱}

زرین‌کوب در ادامه‌ی مبحثی دارد تحت عنوان «احمد بن ابی دؤاد» او در این مبحث ضمن بیان این مطلب که «کوششی که احمد بن ابی دؤاد برای رهایی بودلف کرد، در غالب منابع ذکر شده است»، برخلاف نظر آقای دهقانی، «روایت تاریخ بی‌هقی از قول احمد بن ابی دؤاد را جالب‌تر» می‌داند و آن را در کتاب خود نقل می‌کند.^{۲۲} او پس از نقل نوشته‌ی بی‌هقی آخر سر می‌نویسد: «بدین گونه احمد بن ابی دؤاد توانست ابودلف قاسم بن عیسی عجل‌ی را از چنگ افشین برهاند.»^{۲۳}

اما درباره‌ی این سخن آقای دهقانی که گفته «بی‌هقی بارها نشان داده است که به فرهنگ عجم یا همان "ایران باستان" بی‌اعتقاد است.»^{۲۴} اولاً فرهنگ عجم، ایران باستان نیست. فرهنگ عجم بسیار وسیع‌تر از ایران باستان است. این فرهنگ، دوره‌ی اسلامی را هم شامل می‌شود. اما اشکال مهم‌تر نویسنده‌ی محترم ما این است که به قول خودش «بی‌اعتقادی به ایران باستان» را مساوی «ضد ایرانی» می‌داند و می‌نویسد «... در فضای ضد ایرانی دوره‌های بعد از اسلام مستغرق بوده است.»^{۲۵}

عظمت بخشیدن به ایران باستان و تعریف و تمجید از آن دوران یا به قولی باستان‌گرایی محصول ایدئولوژی ناسیونالیستی است، ناسیونالیست‌ها برای این که آن دوران را مقدس نشان دهند، هرگونه انتقاد یا عدم اعتنا یا قبول نکردن عظمت و شکوه ایران باستان را مساوی ضدیت با ایران قلمداد کرده‌اند. از این رو آقای دهقانی بی‌اعتقادی بی‌هقی به ایران باستان را نشانه‌ی «ضد ایرانی» بودن او می‌داند. آقای دهقانی نمی‌داند که به جز شاعران و نویسندگان شعوبی قرن‌های اول هجری، در تمام تاریخ ایران، دوران باستان مقدس نبوده است. تازه همان شعوبیان، دوران باستان را مقدس نمی‌دانستند، بلکه برای تفاخر و نشان دادن برتری قومی و نژادی خود، سلطنت فلان و بهمان پادشاه و گسترده‌ی مناطق تحت نفوذ آن‌ها و شکوه و جلال دربار آن پادشاهان را به رخ عرب می‌کشیدند.

با مقیاس و خط‌کش آقای دهقانی باید خیل عظیم شاعران و نویسندگان قرون گذشته را ضد ایرانی بدانیم. یکی از این‌ها سعدی است که او هم به ایران باستان بی‌اعتنا بود. سعدی می‌گوید: «خبر داری از خسروان عجم که کردند بر زیر دستان ستم»^{۲۶}

دوگانگی عرب و عجم محصول دوره‌ی حاکمیت ایدئولوژی ناسیونالیستی است که اساس آن از گوینوسست. در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله‌ی ایران اسلامی این دوگانگی وجود نداشته است. به همین دلیل ابو تمام شاعر معروف عرب نزد طاهریان معزز و مکرم بود. به همین دلیل آل بویه از مشوقان زبان عربی بودند. به همین دلیل ابوریحان بیرونی دشمن به عربی را به مدح و ثنا به زبان فارسی ترجیح می‌داد و باز به همین دلیل است که حافظ، عربی را هنر می‌داند و می‌گوید: «اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی ست زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی ست»^{۲۷}

به همین دلیل ابن قتیبه دینوری اهل مرو و زمخشری اهل زرخش و ثعالبی نیشابوری ضد شعوبیه و شعوبیان بودند و کتاب‌ها علیه آن‌ها نوشتند. و باز به همین دلیل ناصر خسرو، رشیدالدین فضل‌الله، محمد غزالی به زعم آقای دهقانی نه تنها «عرب‌ماب» و «عرب‌گرا» بودند، بلکه «ضد شعوبیه» بوده‌اند. باز به همین دلیل خواجه نظام‌الملک و حمد لله مستوفی و افضل‌الدین خاقانی ضد شعوبیه بوده‌اند. فریدالدین عطار نیشابوری، مولانا جلال‌الدین بلخی و ده‌ها شاعر و نویسنده‌ی دیگر مثل محمد بن جریر طبری، بلاذری، اصطخری، یعقوبی، ابن سینا و دیگران هم «عرب‌ماب» و «عرب‌گرا» و به زعم جناب آقای دهقانی «ضد ایرانی» و «عجم‌ستیز» بوده‌اند.

این‌ها حقایقی است که شعوبیان مدرن^{۲۸} یا آن‌ها را نمی‌دانند و یا می‌دانند و خود را به تهاجل می‌زنند و حقایق تاریخی را دگرگون نشان می‌دهند. خواجه نظام‌الملک آن چنان از دوگانگی عرب و عجم دور بود که سعید نفیسی او را از «دشمنان سرسخت و بدخواه همه‌ی شعوبیه» می‌داند.^{۲۹}

با این حساب و از منظر آقای دهقانی دیالمه هم «ضد ایرانی» و «عجم‌ستیز» و «عرب‌ماب» و «عرب‌گرا» بوده‌اند، چون قاطعانه در مقابل شعوبیان ایستادند و آن‌ها را برای همیشه خاموش کردند.^{۳۰}

موضوع دیگر این است که نویسنده‌ی محترم مدعی است کتاب بی‌هقی را از دیدگاه ادبی تحلیل کرده، اما در جایی از کتاب معنی کلمه «موالی» را نه بر مبنای معنی ادبی آن و آن چه در فرهنگ‌ها آمده، بلکه از دیدگاه ناسیونالیستی یک صد سال اخیر معنی کرده است. بی‌هقی در مبحث عبدالله بن زبیر با حجاج می‌نویسد «یکی از موالی عبدالله چون دید...» آقای دهقانی در پانویشت کتاب موالی را این چنین معنی کرده است: «موالی (جمع "مولی"): بنده‌ی آزادشده»^{۳۱}. برخلاف سخن آقای دهقانی، باید به ایشان گفت که مولی در فرهنگ‌ها نوزده معنی دارد. معروف‌ترین و

است و ابو به معنی پدر. این را حتی افرادی که فقط با کتاب و کتابت آشنا هستند هم می‌دانند و برای دانستن آن نیازی به مدرک دانشگاهی نیست. اما آقای دهقانی این دو را مثل هم دانسته و به جای هم به کار برده است. او قاضی القضاات را که نامش احمد بن ابی‌دواد است، یعنی احمد فرزند ابی‌دواد است و نام او را چهار بار در کتاب آورده است،^{۳۵} در جایی از کتاب قاضی ابودواد نامیده^{۳۶} یعنی قاضی پدر دواد.

در جایی از کتاب آقای دهقانی کلمه‌ای را به کار برده که اگر نگوییم غیرفصح است، حداقل سخنی که می‌توان درباره‌ی آن گفت این است که نامتداول و توأم با تعقید است. ایشان «خطاهای قصدمندانه و عمدی» را به کار برده که منظور او از قصدمندانه همان عمدی است.^{۳۷} هر چند کاربرد کلمه‌ی «قصدمندانه» علاوه بر نامتداول بودن، نشانی از تعقید دارد، با وجود این در مقابل ظلم و جفای وارده به بیهقی و بی‌اطلاعی نویسنده‌ی محترم از تاریخ، قابل اغماض است.

به هر حال تحلیل و اظهار نظر درباره‌ی کتاب تاریخ بیهقی و هر کتاب تاریخ، در درجه‌ی اول مستلزم احاطه‌ی فرد به تاریخ و علم تاریخ است. در درجه‌ی دوم مسلح بودن به روش تحقیق علمی را طلب می‌کند. سوم این که فرد نباید دچار آناترونیسم شده، وقایع و رویدادهای هزار سال پیش را از دیدگاه ایدئولوژی‌های قرن بیستم ارزیابی کند. به عبارت اولی نباید ذهنیات، باورها، اعتقادات و عواطف خود را بر حوادث آن دوره تحمیل کند. چهارم و از همه مهم‌تر فرد باید از تعصب مبرا باشد. به قول ویل دورانت «اگر در زمان پژوهش‌های خود پیرو هوس‌های سیاسی یا گرایش‌های نژادی یا دشمنی‌های دینی باشد، شایسته‌ی عنوان دانشمند نیست.»^{۳۸}

ماست؟ باید از او پرسید: «این بیت شعر مولوی که از "مولی" می‌خواهد تاکسی را آزاد کند، به چه معنی است؟» «کیست مولی آن که آزاد کند / بند رقیبت از پایت بر کند»

اصلاً ما در خوزستان خاندانی داریم به نام خاندان مولی. این‌ها اعقاب سید محمد بن فلاح مشعشعی بنیانگذار حکومت مشعشعی هستند، و لقب «مولی» خاص بزرگان آن هاست و در حال حاضر مولی رحیم بزرگ آن خاندان است.

بدون شک منظور بیهقی از «یکی از مولی عبدالله»، یکی از بندگان آزادشده‌ی عبدالله نیست. این گونه قلب معنی یا گزینش معنی غیرمتداول برای واژگان، محصول یک صدسال اخیر است. ناسیونالیست‌ها با دو هدف این کار را کرده‌اند: «یکی برای توجیه عرب‌ستیزی و دشمنی خود با عرب و دیگری برای نفرت‌پراکنی و کینه‌توزی است.» نگارنده در کتاب دردست چاپ خود به طور مفصل به این مطلب پرداخته است، به منظور ایجاز در این جاسخن دو تن از علما نقل می‌شود تا نویسنده‌ی محترم بداند تا چه اندازه به بیراهه رفته است. اولی مستشرق و ایران‌شناس معروف، ریچارد فرای است. فرای می‌گوید: «اصطلاح مولی در منابع برای کسی که به اسلام گرویده بود به کار رفته است. مفهوم این واژه در قرآن به معنی «یار» یا «پشتیبان» {نصیر} آمده و پیش از اسلام به معنی کسی بوده که خویش یا هم‌بسته‌ی قبیله می‌شده است.»^{۳۹} محمد تقی بهار نیز می‌نویسد: «مولی به معنی ملل تابعه است»^{۴۰}

اشکال و ایراد ادبی کتاب فقط به این یک مورد محدود نمی‌شود. اشکال دیگری که در کتاب وجود دارد و از یک نفر با مدرک دکترای ادبیات فارسی بسیار بعید است، این است که در عربی این به معنی فرزند

عام‌ترین معنی آن صاحب، آقا، ارباب، سرور است. دومین معنی آن پیرو، دنباله‌رو، تابع است. سومین معنی آن برده، بنده و چهارمین معنی آن برده‌ی آزادشده است. پنجمین معنی آن آزادکننده‌ی برده، رهایی‌دهنده‌ی برده است. سایر معانی آن چنین است: ۶- احسان‌کننده، نیکی‌کننده ۷- مورد لطف، مورد احسان ۸- دوستدار، دوست ۹- یاور، رفیق ۱۰- هم‌عهد، هم‌پیمان ۱۱- همسایه ۱۲- شریک، انباز ۱۳- پسر، فرزند پسر ۱۴- عمو ۱۵- پسر عمو ۱۶- پسرخواهر ۱۷- داماد ۱۸- فامیل بسیار نزدیک، خویشاوند ۱۹- مهمان.^{۴۱} سؤال ما از آقای دهقانی این است چرا ایشان از میان هیجده معنی فقط این معنی را انتخاب کرده است و آن را به عنوان معادل مولی گذاشته است؟ از میان نوزده معنی فقط دو معنی بارمعنایی منفی دارند و هفده معنی بار معنایی مثبت دارند، چرا آقای دهقانی بدون مراجعه به فرهنگ‌ها، بدترین معنی آن را انتخاب کرده است؟ ایشان نه فقط در تحلیل دیدگاه‌های بیهقی و قاضی القضاات، دیدگاه و نگرش باستان‌گرایان و ناسیونالیست‌ها را تکرار می‌کند، بلکه در معنی کردن واژه‌ها هم از دیدگاه آن‌ها تبعیت می‌کند. وقتی می‌گوییم دیدگاه ایشان و اطلاعات ایشان از تاریخ، سمعی است و شنیده‌های او از این و آن است به همین دلیل است.

باید از آقای دهقانی پرسید بر این اساس ایشان «مولی علی» که لقب امام علی (ع) است را چه معنی می‌کند؟ یا تکیه کلام برخی‌ها که به هنگام مدد یا تحیت از لفظ «یا مولی» استفاده می‌کنند، به چه معنی است و این‌ها از کدام «بنده‌ی آزادشده» طلب عون و مساعدت می‌کنند؟ یا لقب مولانای مولوی که از آن شاعر معروف جلال‌الدین محمد بلخی است به چه معنی است؟ آیا به معنی «بنده‌ی آزاد شده‌ی»

منابع:

- ۱- محمد دهقانی، حدیث خداوندی و بندگی، نشر نی، تهران، ۱۴۰۰ ش، ص ۶۳.
- ۲- همان
- ۳- همان
- ۴- همان، صص ۶۳-۶۴.
- ۵- همان، ص ۶۴.
- ۶- همان
- ۷- همان
- ۸- همان
- ۹- همان، ص ۶۶.
- ۱۰- عبدالحسین زرین‌کوب، «دو قرن سکوت»، سخن، تهران، ۱۳۳۹، ص ۲۳۱.
- ۱۱- همان
- ۱۲- همان، صص ۲۳۱-۲۳۲.
- ۱۳- همان
- ۱۴- همان، ص ۲۳۵.
- ۱۵- همان
- ۱۶- همان، ص ۲۳۹.
- ۱۷- همان
- ۱۸- همان، ص ۲۵۳.
- ۱۹- المسعودی «مروج الذهب و معادن الجواهر»، أربعی أجزاء، طبعی محی‌الدین عبد الحمید، القاهرة، ۱۹۵۸، جلد چهارم، ص ۶۲.
- ۲۰- دهقانی، همان، ص ۶۳.
- ۲۱- زرین‌کوب، همان، صص ۲۳۸، ۲۳۹.
- شایان ذکر است که آن چه زرین‌کوب درباره‌ی «فضل و سخاوت و شجاعت و ذوق» بودلف گفته خیلی کلی و خلاصه است، و منابع تاریخی داستان‌های زیادی درباره‌ی او را روایت کرده‌اند.
- ۲۲- همان
- ۲۳- همان، ص ۲۵۱.
- ۲۴- دهقانی، همان، ص ۶۳.
- ۲۵- همان
- ۲۶- سعدی، بوستان، باب اول در عدل و تدبیر و رأی.
- ۲۷- حافظ، غزلیات، غزل شماره‌ی ۱۳۱.
- ۲۸- حسن تقی‌زاده آن‌دسته از ناسیونالیست‌ها و باستان‌گرایان را که در صدد حذف کلمات عربی از فارسی بودند را «شعوبیان نوظهور» نامیده بود. حسن تقی‌زاده، «لزوم حفظ فارسی فصیح»، مجله‌ی یادگار، سال پنجم، شماره‌ی ششم، اسفند ۱۳۲۶ ش، ص ۳۲.
- ۲۹- سعید نفیسی، «بابک خرم‌دین» به اهتمام عبد‌الکریم جریزه‌دار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۴ ش، ص ۲۵.
- ۳۰- محمد تقی بهار، «سبک‌شناسی»، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۵۰.
- ۳۱- دهقانی، ص ۴۲۱.
- ۳۲- عبد‌النبی قیّم، «فرهنگ معاصر عربی-فارسی»، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۰۸۰.
- ۳۳- ریچارد فرای، «عصرزین فرهنگ ایران»، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۸ ش، ص ۷۷.
- ۳۴- بهار، همان، ص ۱۹۴.
- ۳۵- دهقانی، همان، ص ۴۶۴.
- ۳۶- همان، ص ۶۳.
- ۳۷- همان، ص ۳۴.
- ۳۸- ویل دورانت، «تاریخ تمدن»، ترجمه‌ی گروه مترجمان، جلد اول، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پانزدهم، تهران، ۱۳۹۱ ش، مقدمه.